

# زنان و قدرت

لاله حسین پور

برای گشودن بحث، ابتدا چند پرسش را طرح می‌کنم.

قدرت چیست؟

قدرت چه تاثیری بر زنان دارد؟

شرکت زنان در "قدرت" به چه میزان است؟

سه‌میه بندی جنسیتی؟ آری یا خیر!

مفهوم قدرت را می‌توان از زوایای مختلف بررسی کرد. قدرت را می‌توان مترادف توانایی دانست و با آن بازی لغوی کرد. می‌توان آن را از نظر جسمی توضیح داد، یا توان مالی و اقتصادی را معیار قرار داد و یا آن را با میزان دانایی و آگاهی سنجید. اما هدف از بررسی قدرت در این نوشته، اساساً سلطه است. قدرت تنها در نهاد دولت و یا ابزار سرکوب خلاصه نمی‌شود. قدرت ثمره‌ی سلطه‌ی انسان بر انسان است. حاکمیت قوی بر ضعیف. قوی یعنی فرادست و ضعیف یعنی فرودست. قدرت، حاصل سوءاستفاده انسان از انسان به بهانه‌ی تفاوت‌های طبیعی‌ی فی‌مابین و یا تفاوت‌های ساخته‌شده و قراردادی در جامعه است. تأکید بر این نکته لازم است که در ساختار قدرت، قوی شامل همه مردان و ضعیف شامل همه زنان نمی‌شود، بلکه این حاکمیت می‌تواند هم بر زنان و هم بر مردان حادث شود. به قولی، قدرت بر فراز جنسیت‌ها عمل می‌کند.

تلاش من در این نوشته، برجسته کردن نقش قدرت و منفعت آن در ابقای جایگاه فرودست زنان در یک جامعه مردسالار است. قدرت برای حفظ و ایفای نقش خود بهانه‌هایی دارد. دلایلی بر مبنای تفاوت‌های طبیعی‌ی میان دو جنس و هم چنین بر مبنای قوانین مصوب شده و یا قراردادهای نانوخته برای اعمال قدرت.

از مهم‌ترین تفاوت‌های طبیعی‌ی میان انسان‌ها، می‌توان از تفاوت میان دو جنس زن و مرد نام برد. تفاوتی که به هیچ‌عنوان مطلق نیستند، اما نسبتن عمومیت دارند. مرد، دارای جسم قوی و زن دارای عضلاتی نرم و کمتر مقاوم است. قاعدگی و دردهای ناشی از آن که به‌طور طبیعی از آن زنان است، بارداری، جریان شیر در سینه‌ها و تغذیه نوزاد که جنس مرد فارغ از آن است و تفاوت‌هایی

که از جانب برخی دانش مندان در سلول های مغزی میان دو جنس طرح می شود و غیره از این دست تفاوت ها هستند. تفاوت هایی که ذاتا منفی نیستند و حتی می توانند رابطه میان انسان ها را زیبا و شکوفا کنند، اما خیر!

قدرت برای اعمال سلطه ی خود، از این تفاوت های طبیعی، ابزاری می سازد تا حاکمیت خود را بر بخشی از انسان ها کاملا "طبیعی" و "ذاتی" جلوه دهد. نقش مادری را برای زنان آن چنان مقدس می کند و از آن چنان تابویی در جامعه می سازد که سخن گفتن از آن، طرح سؤال در برابر آن و بررسی این نقش کفرگویی به شمار می رود.

از ضعف جسمی زنان در دوران خون ریزی ماهانه و بارداری و دوران بعد از آن نهایت سوءاستفاده را می کند تا آنان را وادار به انجام مشاغل نیمه وقت و ارزان کرده و به دنبال آن حضور زنان در خانه را دلیلی موجه برای انجام کارهای خانه و پذیرایی از مرد و کودکان دانسته و از کار مجانی زنان در خانه برای انباشت سرمایه مازاد، سود مضاعف ببرد. در این پروسه جنس زن به دلیل تفاوت های طبیعی اش با جنس مرد، فرودست شده و با قرار گرفتن مرد در جایگاه فرادست و با توسل به تدوین قوانین رسمی و تصویب شده با شمایی "دمکراتیک" و با تکیه به آرای اکثریت، قدرت در دستان مردان متمرکز شده و از زنان به عنوان ابزار و ابژه سودجویی می شود. قدرت در انحصار افراد محدودی قرار می گیرد و نه تنها از زنان، بلکه از توده مردان نیز استفاده شده و حاکمیت انسان بر انسان سازمان می یابد. با آن که قدرت در اختیار اقلیتی ناچیز محصور است، اما سلطه گر با توسل به آن می تواند بر اکثریت عظیم و میلیونی انسان ها حکم براند و سرنوشت شان را تعیین کند. پدیده انسان – ابزار نقشه ای ست هدفمند که قدرت مداران آن را پی ریزی می کنند.

اما تنها، قوانین رسمی و تصویب شده نیستند که جایگاه فرودست زنان را در جامعه تثبیت می کنند. این قوانین همان طور که در طول تاریخ مشاهده کرده ایم، دامن در حال تغییر هستند. و حتی گاهی با تلاش ها و جان فشانی های جنبش های زنان امتیازاتی نیز به زنان تعلق می گیرد. با این حال قوانین نانوشته، قراردادهای، فرامین مذهبی و تابوهای اجتماعی در روابط میان انسان ها عمل می کنند که تغییر آن ها جز با مبارزه ای همه جانبه و عمیق و با تکیه بر انسان های فرودست قابل تحقق نیستند.

آیا شرکت در قدرت امتیازی برای زنان محسوب می شود؟ اگر قدرت را با هر جامعه ای که بر تن دارد و در هر مکان و موقعیتی که خودنمایی می کند، در نظر بگیریم، در خانه، خیابان، محل کار، در حزب و تشکلی که در آن فعالیم و یا در ارگان های دولتی و سیاسی جامعه و غیره، می بینیم که بر اساس فرماندهی، دستور، اجبار، زور و سرکوب، سازمان یافته و کارایی دارد. گاهی نیز در اشکال مخفی مانند طرد، بی اعتنائی، تحقیر و تمسخر خودنمایی می کند. زنان به طور کل هیچ گونه منفعتی در چنین شکل رابطه ندارند چون اساسن مورد سلطه اند و جز خشونت با درجات و اشکال مختلف، چیز دیگری عایدشان نمی شود.

ساختار قدرت برای حفظ خود به نظامی هیرارشیک و سلسله مراتبی برای سازماندهی روابط اجتماعی نیاز دارد و زنان اگر رام و تابع نباشند، جایی جز در قعر این سلسله مراتب نمی یابند. آنانی که به هر ترتیب در این هرم، به ویژه در جایگاه مسئولیت و تصمیم گیری راه می یابند، یا باید چهارچوب های مردسالارانه حاکم بر این مناسبات را بپذیرند و یا مبارزه ای طولانی و فرساینده در پیش خواهند داشت.

نگاهی به ترکیب جنسیتی در مشاغل مختلف، درون احزاب و سازمان های سیاسی و یا ارگان های دولتی و حکومتی نشان می دهد که زنان در رده های پایینی مشارکت انبوه دارند و بسیار فعال تر از گذشته عهده دار پیش برد اجرائیات می باشند. اما هر چه به سطوح بالایی هیرارشی می رسیم، از تعداد زنان کم شده و در بالاترین رده ها که معمولاً ریاست و مسئولیت های اصلی را عهده دار هستند، به تعداد انگشت شمار می رسند. در این پروسه نه تنها مردان نقش تصفیه کننده زنان را به عهده دارند، بلکه خود زنان نیز با توجه به معیارهای حاکم در جامعه مردسالار، مسئولین و رؤسای زن را کمتر پذیرفته و نسبت به حضور آنان در این سمت ها نظر مثبتی ندارند.

ساختار هیرارشیک و عمودی قدرت در یک نظام طبقاتی- مردسالار اساساً تقویت کننده جایگاه فرودست زنان در جامعه بوده و زنان بدون سهمیه بندی 50-50 شانس برابر در شرکت در ارگان های مختلف و رسیدن به مدارج بالاتر را ندارند. هرچند سهمیه بندی و تبعیض مثبت نقش تعیین کننده ای در حضور برابر زنان و مردان در هیرارشی و ساختار سلسله مراتبی دارد، اما الزاماً در به هم ریختن این ساختار و فمینیزه کردن آن نقش مؤثری ایفا نخواهد کرد. تنها زنانی می توانند در محیط خود تغییرات فمینیستی ایجاد کنند که به حقوق خود آگاه بوده و به طور روزمره برای احقاق آن ها تلاش کنند. چنین امری نیز بدون ایجاد تشکلات و شبکه های زنان، مستقل از ارگان های دولتی،

احزاب سیاسی و مستقل از هر ایدئولوژی و مذهب و با هدف رفع تبعیض جنسیتی امکان پذیر نیست. هدفی که تنها با حضور گسترده توده زنان که نه تنها از تبعیض جنسیتی رنج می برند، بلکه از نابودی هر تبعیضی در جامعه نفع می برند، قابل تحقق است.